

## متن پرسش

سلام علیکم: عرض ادب و احترام محضر استاد عزیز. بنده یک برداشت از مبحث تقسیم وجود به ذهنی و خارجی در فلسفه دارم که نمیدونم درست می‌باشد یا نه؛ اینه که احساس می‌کنم مبحث «لزوم ارتباط با وجود به جای ارتباط با مفهوم وجود.» و در یک کلام، اصل مبحث کتاب آنگاه که فعالیت های فرهنگی پوچ می‌شود، امتداد عملی و عرفان عملی همین بحث تقسیم وجود به ذهنی و خارجی می‌باشد. خلاصه: شروع و ریشه مباحث کتاب آنگاه که فعالیت عای فرهنگی پوچ می‌شود از همین بحث وجود ذهنی و خارجی شکل گرفته و شروع شده. استاد، حلال بفرمایید اگر دقیق ننوشتم. ممنون

## متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: همین‌طور است که وقتی ما در بستر وجود، نسبت خود را با همه چیز برقرار کنیم؛ دیگر دوگانگی بین مفهوم و مصداق در میان نیست. در شماره ۵۲ بحث «انقلاب اسلامی، انتظار، وارستگی» نکته‌ای عرض شد که خوب است در جریان آن باشید. موفق باشید

با توجه به آنچه گذشت آیا می‌توان در انتظاری که نظر به قلمرو گشوده هستی دارد، در عین روحیه توکل و توقع‌نداشتن، گرفتار کناره‌گیری انفعالی نشد؟ و به حضوری دست یافت که به ما از قول خداوند در حدیث قدسی خبر داده‌اند: «لَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالْتَّوَّافِلِ حَتَّىٰ أُجِيبَهُ، فَأَكُونَ أَنَا سَمْعُهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ، وَ بَصَرُهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ، وَ لِسَانُهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ» تقریبی که سمع انسان خدایی می‌شود و خداوند است که در هستی چنین انسانی می‌شنود و می‌بیند و سخن می‌گوید و انسان چنین حضوری را که حضور خداوند است نزد خود خداوند، در خود احساس می‌کند.

آیا این نوع تقرب همان حضوری نیست که انسان را در بیکرانه خود متوجه انتظاری می‌کند که همان اندیشیدن به «وجود» است؟ و این، همه‌ی برخورداری و دارایی است، زیرا همه‌ی بقاء است، به معنای حقیقی کلمه. بودنی که انسان در هر صحنه‌ای برای باقی‌بودن بر آن، خود را حاضر می‌کند تا هرچه بیشتر خود را تجربه کند، بدون انگیزه‌های خود، فعالیت‌ی والا و گشودگیِ راسخ و خود گشوده به سوی گشودگی که بیرون از خود نیست که به صورت ابژه در آید. این یعنی «ما می‌توانیم». زیرا فهمیده‌ایم به چه سویی باید حاضر شویم تا با بنیان و وجود هر پدیده‌ای در متن هستی‌اش در بستر تاریخی آن حاضر گردیم و بفهمیم «آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند». زیرا هستی استکبار در مواجهه با هستی حقیقی، توهمی بیش نیست و این یعنی تفکر حقیقی که در هستی و «وجود» ریشه دارد. درک آنچه گذشت، درک حضور بشر جدید است و مواجهه‌ای که می‌توان با آن داشت و نیز درک موقعیت تاریخی

خود که همان جمع «ایران تاریخی» و «اسلام بالنده» است در بستر انقلاب اسلامی و مسئولیتی که نسبت به نقش کلان خود در جهان امروز بر دوش خود باید احساس کنیم، تا ابعاد نهفته هستی خود را بیش از پیش احساس نماییم به عنوان آخرین انسان در آخرین دوران.